



12 نوامبر 2014



داکتر سيد عبدالله کاظم

موقف زن افغان در جامعه "مرد سالار" کشور

مقدمه :

تاریخ افغانستان مثل اکثر کشورها، تاریخ مردانه است که در آن نمیتوان کمترین (حتی هیچ) نقش زن را سراغ کرد. سؤال اینست که چرا نقش مرد به حیث یک عنصر تاریخ ساز همیشه ثبت اوراق شده و برعکس زن در طول تاریخ در همه مسائل درحاشیه رفته است؟ آیا زن واقعاً از اشتراک از رویدادهای تاریخی و مهم بدور بوده است و یا اینکه غلبه مرد در امور مهمه، برای زن جای لازم را در ایفای نقش باقی نگذاشته است؟

اگرچه جواب این سؤال ها بطور عموم در خصوصیات جامعه "مردسالار" خلاصه می شود، ولی شدت آن در هر کشور به مرور زمان و ایجابات عصر زیرتأثیر عوامل مختلف از جمله انکشاف سطح دانش، پیشرفتهای تکنیکی، ارتقای سطح زندگی و غیره متفاوت بوده و از این ناحیه اکنون بین جوامع مدرن و جوامع عنعنوی فاصله چشمگیر ایجاد شده است. در جوامع عنعنوی که افغانستان یکی از نمونه های بارز آن محسوب می شود، با وجود تلاشهای پیگیر جهت هماهنگی ارزش های حقوق بشر در جهان، هنوز هم ریشه های مردسالاری چنان عمیق و قوی در بنیان جامعه فرو رفته است که به حیث یک دیوار مستحکم مانع نفوذ تجددگرایی شده و احقاق حقوق زنان را که یک مسئله انسانی مستلزم عصر جدید میباشد، شدیداً تحت الشعاع قرار داده است. در اینجا سعی می شود تا خصوصیات نظام مردسالار را به حیث یک پدیده ای تاریخی و بنیادی در رابطه با موقف زن در جامعه افغانی زیر بحث برده جوانب مختلف آنرا بررسی و تحلیل داریم:

زور - منشأ مردسالاری

خداوند (ج) زن و مرد را به حیث دو پایه ای هستی بشر خلق کرده که فقدان یکی در حقیقت فقدان هستی انسان را معنی میدهد. در این رابطه هیچ فرق و امتیازی بین این دو موجود نیست و اما حکمت خلقت در تفاوتهای نهفته است که هر یک نظم و نضج دهنده ای هستی بوده و به زندگی انسان صلح و صفا می بخشد. همانطوریکه خداوند (ج) برای مرد بیشتر زور بازو، استخوان قوی و هیکل درشت داد، در وجود زن عطیه گرانبهای عطف و نفاس را جاگزین کرد، مرد را خون گرم و هیجانی تر آفرید و زن را به همان اندازه با تحمل و صاحب گذشت بار آورد؛ برای مرد در رفع غرایض جنسی برانگیختگی فوری داد و اما به زن تدرج و آهستگی نصیب کرد.

همین خصوصیات جسمانی و عاطفی متفاوت بین زن و مرد نخستین انگیزه های مرد سالاری را از آغاز زندگی بشر تا امروز به وجود آورده است: تنومندی و زور بازو مرد را در جوامع اولیه مکلف به حصول خوراک و سپردن در برابر موانع و خطرات ساخت و زن که وظیفه بارداری و آوردن طفل را خلقت بدوش او گذاشت، برای امور سبکتر در حواشی خانه و به پخت و پز و رسیدگی به اطفال توظیف شد، زیرا زن نمیتوانست در مدت نه ماه بارداری و ضعف جسمانی و ظایف مرد را بعهده گیرد، به شکار برود و پیکار کند. از همین جاست که اولین سنگها در تهداب "مرد سالاری" گذاشته میشود و از همین تفاوت جسمانی و بناً تقسیم کار ابتدائی است که حقوق مرد بر زن در جوامع اولی شکل میگیرد و به تدریج در طول زمان به حیث یک عنصر قبول شده و نظم همیشگی حیات شناخته میشود. از همین جاست که شخصیت زن زیر تأثیر قدرت مرد خورد و کم ارزش می گردد و به تدریج زن حیثیت "مایملک" مرد را پیدا میکند.

جامعه وقتی "مردسالار" گفته می شود که در آن حق حکمرانی جمعی مردان بر زنان به حیث یک نظم اجتماعی مورد قبول همگانی قرار گیرد و سرکشی از آن به مثابه جرم و تخلف از دستور یا نورم اجتماعی آن جامعه تلقی گردد. در این جامعه مردانی که اگر از نظر جسمانی حتی ضعیف تر از بعضی زنان باشند، با آنهم حق حکمرانی آنها بر زنان خلل ناپذیر پنداشته میشود. در جوامع کوچک بدوی در بین مردان محل بیشتر مردی در راس قرار می گیرد که قویتر و زور

آورتتر از دیگران بوده باشد. به همین شکل به هر اندازه که حلقه اجتماعی بزرگتر شود، مرد قویتر و شجاع تر در میدان زور آزمائی چانس سرکردگی و حکمروائی را بر دیگر مردان بیشتر پیدا میکند و سعی همیشگی او در آنست تا حلقه سلطه خود را افزایش دهد و خود را به سلطان پر قدرت آن جامعه تبدیل نماید. از اینجاست که "زور" اولین مرجع و منشأ قدرت فردی و اجتماعی محسوب میشود و به سلطه مرد در جامعه مردسالار مشروعیت می بخشد. تداوم این شیوه در طول زمان به عنعنه مردسالاری تبدیل می شود و حیثیت یک نورم قبول شده ای اجتماعی را به خود می گیرد.

قابل یاد آوریست: در تکامل جامعه مردسالار موقعیت جغرافیائی و توپوگرافیک سرزمین از یکطرف و تکاتف نفوس از طرف دیگر نقش عمده داشته است، طوریکه در سرزمین های هموار و جلگه های وسیع کنار رودخانه ها که زمین فراوان برای کشت و زراعت در اختیار قرار دارد، عامل منازعه و جنگجویی کمتر بوده به مقایسه جاهای که در نشتیب کوهستان ها موقعیت داشته و دارای زمین های کوچک و مرتبه دار بوده و باشندگان آن برای استفاده از زمین اغلباً در برخورد و خصومت قرار دارند. در همچو محلات مردها به حیث محافظ منافع جمعی بیشتر با جنگ و دفع تهاجم مصروف بوده و از این طریق سلطه مرد در آن جا ها ریشه عمیقتر پیدا کرده است که در نتیجه موقف زن در آنجا بیشتر زیر تأثیر مرد رفته و زن شخصیت خود را از دست داده است.

در جوامع اسلامی بعد از صدر اسلام که در آن دوره بر نقش زنان در عرصه های مختلف حیات اجتماعی تأکید داشت و بار اول در آن عصر برای زنان حقوق و امتیازات قابل ذکر اعطا نمود، در دوره های بعدی بخصوص با استقرار خلافت و تعبیر و تفسیر مسائل دینی که همه در انحصار علمای مرد قرار داشتند، جامعه اسلامی تدریجاً به سمت مردسالاری مطلق تکامل کرد و بدینوسیله بر سلطه مرد بر زن مهر مشروعیت دینی زده شد که تا امروز این شیوه با درجات و شدتهای متفاوت در کشورهای اسلامی پابرجا مانده است.

زمین، زر و زن (سه "ز") :

سرزمین کهن آریانا که یک قسمت آن اکنون مسما به افغانستان است، از قدیم تاحال از یک موقعیت بخصوص ژئوپولیتیک برخوردار بوده و در چارراه تمدنهای مختلف قرار داشته است. هجوم قوه های توسعه جو و استفاده از آن به حیث یک معبر ستراژژیک، مردمان این سرزمین را در دفاع از خاک و منافع دست داشته ای شان چنان با روحیه جنگی و شهامت و دلیری پرورده است که بزرگترین قدرتهای نظامی زمان در این سرزمین با مشکل فراوان برخورد و درگیر مقاومت های مردمی شده اند.

علاوتاً ساختمان طبیعی کوهستانی این سرزمین با داشتن دره های صعب العبور از یکطرف و قلت زمین های زراعتی در اکثر نقاط آن از طرف دیگر، در میان باشندگان این سرزمین حس دفاع از ملکیت و ساحات مربوطه را بین اقوام مختلف آن در طول تاریخ چنان متبازر ساخته که گوئی شهامت جنگی و اتکا به زور و قوت با خون آنها عجین شده است. روی همین دلایل در فرهنگ افغانی بطور عموم روحیه جنگی و توسل به زور اسلحه ریشه عمیق پیدا کرده، سلحشوری و شجاعت جنگی از قرنهای بدینسو جزء امتیاز و شهرت اجتماعی هر فرد افغان محسوب می گردد که هر یک با داشتن آن مباحثات میکند. با همین روحیه است که افغانها بطور عموم برای رسیدن به هدف، بیشتر به زور متوسل می شوند تا به تدبیر؛ بنأ افغانها در جهت دسترسی به قوت و زور فزینی و استفاده از اسلحه، بیشترین سعی را بکار می برند و حتی در بین بعضی از اقوام اسلحه جزء ناموس آنها محسوب می گردد. دلیل اینکه چرا افغانها در میدان جنگ برنده، ولی در عرصه سیاست اغلباً بازنده هستند، نیز بر مبنای همین خصوصیات است که آنها در طول تاریخ به کسب علم و دانش کمتر توجه کرده و شهامت را در جنگ بالاتر از درایت در امور دانسته اند.

مردافغان در سه مورد سخت پیکار جو است به عبارت دیگر به سهولت حاضر است جان خود را برای حفظ و حراست سه عنصر حیاتی متعلق به خودش یعنی (زمین، زر و زن) قربان کند، زیرا مرد افغان دفاع از مایملک را از وظیفه اصلی خود می شمارد و دراز شدن دست بیگانه را در این سه چیز هیچگاه تحمل نمیکند. در اینجا مقصد از زمین تنها زمین مایملک او نیست، بلکه این موضوع به مفهوم وسیع آن مطرح است یعنی همان گونه که یک افغان در حفظ ملکیت شخصی خود پیکار جو است، در حراست از خاک و کشور خود نیز جان فدا میبشد. با آنکه افغان بسیار زراندوز و حریص در اندوختن پول نیست و اگر از بعضی استثناها بگذریم، گفته می توانیم که قناعت و به کم ساختن جزء خصلت افغانی است،

د پانوی شمیره: له 2 تر 6

افغان جرمن آنالین په درننبت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلینکې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولۍ

ولی در عین زمان افغان نمیکند پول حلال او را کسی به زور و جبر از او بستاند. آنچه مرد افغان بالاتر از هر چیز دیگر در حفظ و حراست آن میکوشد، همانا "زن" است که البته شامل زوجه، دختر، خواهر، مادر و خلاصه همه منسوبین انات فامیل و خانواده او می گردد. از اینجاست که زن به حیث مایملک مرد در آن مقامی قرار میگیرد که جامعه افغان به آن "ناموس و ننگ" خطاب می کند.

اینکه چرا زن جزء مایملک مرد حساب می شود و چرا زن در فرهنگ افغانی به حیث ناموس احراز موقع کرده است، وابسته به عوامل مختلف می باشد که از جمله سه مشخصه عمده را میتوان نام برد:

1 - زن به حیث وسیله تمتع جنسی مرد که هر لحظه مرد بخواهد زن باید خواست او را به هر نحوی ممکن برآورده سازد. در این حالت عواطف و خواست زن از طرف مرد هیچگاه رعایت نمی گردد و گویا با اقتناع مرد همه چیز پایان یافته تلقی میشود. اینجاست که زن وجه مشترک با زمین و زر پیدا میکند که طرز استفاده آن کاملاً حق مالک آنست.

2 - زن به حیث عامل تولید که حاصل کار او متعلق به شوهرش میباشد. اگر نقش زن در اجرای امور یومیه منزل بگذاریم، اغلب زنها در افغانستان در عملیه تولید چه در ساحه کشت و زراعت و چه در عرصه صنایع دستی منظم فعال هستند و اغلب حاصل کار آنها از طریق شوهران به بازار عرضه شده و عاید آن در اختیار شوهر قرار میگیرد، البته به استثنای بعضی حالات که رابطه با زنان منسوب به قبایل "دوره گرد" معمول است.

3 - زن به حیث متاع مورد معامله که شکل آن با معاملات عادی و یومیه فرق دارد، بدین معنی که زن معمولاً یکبار مورد معامله قرار میگیرد، آن هم در وقت ازدواج که پدر، دخترش را به عقد نکاح شرعی یک مرد درمی آورد. از نظر شریعت اسلام نکاح در محضر شاهدان و ایجاب و قبول طرفین با تعیین یک مبلغ و یا معادل آن به حیث "مهر" برای زن که ادای آن بزمه مرد است، صورت میگیرد. متأسفانه در جامعه مردسالار افغان مهر از فلسفه اصلی آن بیرون شده و شکل معامله تجارتي را بخود گرفته است که بنامهای "طویانه، شیربها، ولور" یاد میگردد. در این حالت پدر دختر و یا ولی او در حقیقت دختر را در بدل همین بها میفروشد. از اینجاست که با عقد نکاح، موقف زن مثل متاع تجارتي از دست پدر یا فامیل پدری بدست شوهر یا فامیل او انتقال می یابد. در اینصورت زن در فامیل شوهر به حیث یک متاع خریداری شده پنداشته می شود که اختیار آن بدست شوهر و غیر مستقیم بدست فامیل شوهر میباشد. یگانه چیزیکه زن را از متاع تجارتي عادی متمایز می سازد، همانا موقف انحصاری شوهر در استفاده جنسی از زن است و چون زن آورنده طفل و بقای نسل مرد، بخصوص آوردن "پسر" میباشد، حراست از زن و حق تمتع انحصاری او برای مرد واجد چنان اهمیت بسزا می گردد که آنرا در فرهنگ افغانی به "ناموس" مسما ساخته اند. زمین را میتوان به شخصی اجازه داد و یا به رهن "گرو" گذاشت، همچنانکه از پول میتوان به مقصد خرید هر شی استفاده کرد، ولی در مورد زن این کارها مجاز نیست بنأ زن در ردیف سه "ز" دارای موقف خاص است که این ملکیت نه اجازه داده میشود، نه به رهن گذاشته میشود و نه به هر مقصد دیگر استفاده می گردد.

تجاوز به زن و حتی نگاه تیزیک مرد بیگانه به او در جامعه مردسالار افغان بزرگترین گناه و جرم حساب شده و عواقب بسیار جدی بدنبال دارد که اغلب موجب قتل و قتال می گردد و دشمنی های دوامدار را بین مردها و حتی در داخل خانواده به وجود می آورد. همچنان مردی که نتواند از ناموس خود حراست کند و مردی که نتواند امر خود را بر زن خود نافذ سازد، در اجتماع مردان محل به نظر سبک و به اصطلاح "نامرد" دیده میشود و این بزرگترین تحقیر در شأن یک مرد است.

موضوع معلق دیگر مسئله طلاق است: با آنکه زن از نظر شرعیت اسلام جزء در موارد خاص حق تقاضای طلاق را از شوهر ندارد و این حق بیشتر به شوهر داده شده اما مرد افغان حاضر نیست زنش را با وجود مشکلات عدیده خانوادگی و غیره طلاق دهد، زیرا زن ناموس مرد بوده و طلاق به مثابه جریحه دار شدن شخصیت اجتماعی مرد تلقی شده، موجب کسر شأن جدی مرد در اجتماع می گردد. روی همین دلیل است که بر طبق سنن قدیمه حتی در صورت وفات شوهر، زن نمیتواند بیرون از فامیل شوهر ازدواج کند؛ معمولاً بر طبق معمول برادر شوهر متوفی در هر سن و سال و شرایطی که باشد، احساس مکلفیت میکند تا با بیوه برادر خود ازدواج نماید.

در اینجا نمیخواهم از موقف کنیز صحبت نمایم، چون از صد سال بدینسو داشتن غلام و کنیز در افغانستان قانوناً منع شده است. با آنهم روحیه کنیزبودن در بسا محلات بخصوص در ارتباط با زنانی که قادر به آوردن طفل نیستند و یا پسر بدینا آورده نمیتوانند، مطرح است و با این زنان در فامیل شوهر به مثابه کنیز رفتار میشود و از او مثل کنیز بهره برداری میگردد.

بعضی از محققان به این نظر اند که مقوله "زمین، زر و زن" تنها در بین اقوام پشتون افغانستان مصداق عمل دارد و آنرا جزء احکام عرفی "پشتونوالی" میدانند. این برداشت اشتباه آمیز است، زیرا کسانی که از نزدیک با شرایط زندگی افغانستان در دهات و روستاها آشنائی دارند، به وضاحت درمی یابند که محتوای این مقوله در تمام افغانستان و بین تمام اقوام کشور با شدت های مختلف اعتبار دارد، البته معادلت زن به حیث مایملک مرد مثل زمین و زر بیشتر در بین اقوام پشتون محسوس است. به عبارت دیگر: به هر اندازه که محلات از جنوب بطرف شمال کشور امتداد می یابند، به همان اندازه درجه شدت این معادلت کمتر میشود و دلیل آن شاید یکی در قرابت فرهنگی اقوام پشتون بطور کل با ثقافت اسلامی هند تحت تأثیر دبستان "دیوبندی" باشد که در آن موقف زن شدیداً زیر فشار مرد قرار دارد و دلیل دیگر در کمبود زمین های مزروعی و منابع تولیدی در مناطق جنوب کشور خواهد بود که در آنجا کمبود زمین اغلباً منجر به جنگ ها و برخوردهای قومی شده و در اثر آن قدرت مرد به حیث مدافع مایملک بیشتر تبارز کرده و این وضع بر حکمروائی مزید مرد بر زن افزوده است؛ و اما در صفحات شمال کشور این دو عامل متفاوت اند، زیرا از یکطرف فضای فرهنگی آنجا بیشتر متمایل به فرهنگ قدیمی آسیای مرکزی است و از طرف دیگر وفرت و حاصلخیزی زمین از شدت برخورد و جنگ بین اهالی آنجا ها کاسته و روحیه جنگی را در آنجا بطور کل ملایمتر ساخته است. بناً حکمروائی مرد بر زن در آنجاها از شدت نسبتاً کمتر برخوردار میباشد، چنانکه موقف زنان تاجیک، ازبیک و هزاره در همین حدود قرار دارند.

تنها استثنای که محققان را به تعجب واداشته همانا موقف زنان در بین اقوام ایماق است که مساوات نسبی بین مرد و زن در آنجا به مشاهده میرسد. این مساوات بایک نوع تفاهم طبیعی، آنی و عمیق طرفین آمیخته شده و در وظایف اجتماعی، سهم مساوی بین شان موجود است که بیننده را به شگفت می اندازد. این محدوده عرف کهن که به دودمان سلاطین غوری میرسد، برای یک لحظه انسان را به خطا می اندازد که در خارج افغانستان است. در آنجا زنان می توانند آزادانه با مردان مباحثه کنند و روی موضوعی تعمق کرده و به فیصله برسند. (مأخذ: لیلیا عنایت سراج: زن افغان و پیشآهنگی صلح، منتشره: "قدمهای آشتی و مسئولیت ما افغانها"، گرد آورنده: نسرین ابوبکر گروس، امریکا 2000- صفحه 153)

سراچه و حرمسرا :

هیچکس در افغانستان نیست که با این دواصطلاح آشنائی نداشته باشد: مقصد از سراچه و حرمسرا جدانشدن دوحمل مجزا در یک محوطه رهائشی است که یکی محض برای رهائش اناث و دیگر برای تجمع مردان اختصاص دارد. هیچ مرد به استثنای افراد مشخص حق دخول در حرمسرا را ندارد، همچنانکه زنها مجاز نیستند از محوطه حرمسرا پا بیرون گذارند، مگر تحت شرایط خاص و قبلاً تنظیم شده. اگرچه این محدودیت ها اساساً در اول ریشه دینی داشت که بشکلی از محل رهائش حرم مبارک حضرت محمد(ص) الهام گرفته بود، ولی بعداً این شیوه به تدریج در بین خانواده های بزرگ مشمول عنعنه مردسالاری شد.

در افغانستان موجودیت سراچه و حرمسرا که مشخصه زندگی خان و خوانین بوده و تا هنوز هم رواج دارد، نشانه ای واضح از خصلت مردسالاری جامعه افغانی است. طوریکه فوقاً ذکر شد، تبدیل شدن زن به ناموس از یک طرف و حراست از او به حیث وظیفه مقدم مرد از طرف دیگر، مرد را مجبور ساخته تا منسوبین اناث خود را از نظراغیار به دور نگهدارند و حضور آنها را در مجامع عام منع کند. این کار در جامعه مردسالار افغان تا آنجا پیش رفته که مردافغان نمی خواهد کسی حتی نام زن او را بداند. معمولاً در خانه زن را بنام فرزند بزرگش خطاب میکنند و در بیرون او را به (سیاه سر و عیال) مسما میسازند. از اینجاست که زن را در محدوده ای بنام حرم سرا محصور میدارند و حق بیرون رفتن را از او سلب میکنند. فقط زنان محل و مهمانان اناث میتوانند در حرم سرا آزادانه رفت و آمد کنند.

د پانوی شمیره: له 4 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکني د ليکنيزې بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

سراچه محلیست که معمولاً در جوار دروازه خروجی محدوده رهايشی قرار داشته و محض برای مهمانان و رفت و آمدهای روزمره مردینه ها اختصاص دارد. در افغانستان هنوز هم فامیل های یک خانواده اعم از پدر، مادر، برادر و حتی عمو و عموزاده ها بر طبق سنن قدیم در همان محصوره اجدادی که بشکل قلعه آباد شده است، یکجا باهم زندگی میکنند و هر فامیل یک ویا دواتاق را برای خود اختصاص داده وسائر وسائل از قبیل مطبخ، صحن حویلی، حمام و غیره بطور مشترک مورد استفاده قرار میگیرند. بنا در رفت و آمد مردان و جوانان فامیل در حرمسرا بعضاً محدودیت های وجود دارد که حتی لازم دیده نمی شود هر مرد فامیل هر لحظه که بخواهد به داخل حرم سرا رفت و آمد کند. سراچه اکثراً محل بود و باش روزمره مردان و بخصوص جوانان بوده و بسیار مواقع آنها شب را نیز در سراچه به سر میبرند. از اینجاست که سراچه تدریجاً به "خلوتگاه" مردان مبدل شده و گاهی هم حیثیت عشرت سرا را به خود میگیرد. معمولاً رئیس وریش سفید خانواده شخص متدین و با وقار و صاحب انضباط بوده وسائر اعضای خانواده در حضور او منتهای ادب را رعایت میدارند، ولی هنگامیکه او در سراچه حضور نداشته باشد و شب ها برای استراحت به حرمسرا برود، آن وقت سراچه برای جوانان خانواده با مهمانان دلخواه شان به یک محیط آزاد و سرم گرم کننده تبدیل میگردد.

سراچه و حرم سرا در حقیقت جداسدن محیط زیست مرد و زن را افاده می کند و موجب می شود که هر یک برای خود جهان دیگری داشته باشد، حتی قرابت بین زن و شوهر در زیرلحاف محدود میگردد. این طور زندگی عنعنوی که از سالها بدینسو بشکل نسبتاً عام در اطراف و قراء افغانستان هنوز هم رایج است، راه تبارز زن را می بندد و نظام مردسالاری را پابرجا نگه میدارد. این کار نزدیکی و علائق جنسی و غریزه ای مرد را با زن تحت تأثیر قرار می دهد، تا حدی که مرد از زن فاصله می گیرد و میلان به هم جنس بازی پیدا میکند. در کشور ما علائق هم جنس گرایانه بین مردان پراز داستان های فراوان است که بحث آن در اینجا مورد ندارد.

در این ارتباط خالی از دلچسپی نخواهد بود، اگر برنامه رفتن امیر عبدالرحمن خان را به حرم سرا از زبان خودش که در تاج التواریخ آمده نقل نمایم: «پسر های من که تمام روز زحمت می کشند، عموماً شب ها را با عیال و اطفال خود در حرم سرا بسر می برند. در اوایل سلطنت خودم تقریباً هر هفته دوبر مرتبه به حرم سرای خود می رفتم، ولی هر چه بیشتر مشغول کارها و امورات سلطنتی شدم، رسم حرم سرا رفتنم کمتر شد، چنانکه ماه یک مرتبه یا دوبر مرتبه شد، ولی حالا این قدر اشتغال دارم که فقط سال دو یا سه مرتبه از عیال و اطفال خود دیدن مینمایم، سایر اوقات سال هم در همان اطاق های که مشغول کار هستم، شب و روز بسر میبرم و عیال های من در سال ده یا دوازده مرتبه چند ساعتی به ملاقات من می آیند. خداوند (ج) مرا به جهت خدمت خودش خلق فرموده است تا از ملت که به من سپرده است، حراست نمایم، نه آنکه اوقات خود را صرف عیش و عشرت نمایم. بزرگترین سعادت من اینست که همیشه مشغول خدمت او باشم. (مأخذ: تاج التواریخ، چاپ جدید 1375 در پشاور، صفحه 367)

ناگفته نماند که در بعضی موارد سراچه مهد فرهنگی و تعلیمی جوانان می گردد و این حالت بستگی به ماهیت علمی خانواده و بزرگان آن دارد. خانواده های بوده اند که پسرانشان سواد، دانش و علم را از همین محل کسب کرده اند و از مهمان های با فرهنگ و دانش استفاده های شایان برده اند.

در مورد خانواده های متوسط و فقیر که از داشتن سراچه و حرم سرا محروم اند، البته با تفاوت شکل، باز هم عین نتیجه بدست می آید به این معنی که: مردان این خانواده ها اکثراً بعد از فراغت کار بخصوص در ایام زمستان در مساجد محل جهت ادای نماز رفته و بعد از نماز در آنجا اجتماع میکنند و با مسافرانی که از راه رسیده اند و دیگر مردان محل باهم به قصه و صحبت می پردازند و فقط برای خواب و استراحت به خانه می روند. در اینجا مساجد بر علاوه محل عبادت، به محل تبادل افکار مردم و مرکز کسب اطلاعات و حل مشکلات تبدیل می شود. تعدادی دیگری از مردم که نزدیکتر به خانواده های اعیانی محل باشند، شام ها به سراچه اعیانی ها و یا به عبارت دیگر خان صاحبان می روند و شب را در دسترخوان آنها غذا خورده در مجلس آنها، تا آنجا که مقام اجتماعی شان اجازه دهد، اشتراک میدارند. در این حالت باز هم دیده می شود که محیط معاشرت مرد و زن از هم مجزا مانده، زن برای خود و مرد برای خود جهانی دیگر دارد که نتیجه آن باز هم تضعیف نهاد فامیلی بسود استحکام بنیه ای مردسالاری میباشد.

اکنون نگاهی به درون حرم سرا می اندازیم که زنان در آن محیط بسته چه فضای دارند: مصروفیت زنان در ارتباط با موقف اجتماعی مردان خانواده به خصوص درجه اعیانی و خان بودن آنها فرق می کند. با آنکه این فرق در محیط مردانه

زیادتر تبارز می یابد، ولی در داخل حرم سرا همچو تفاوت ها چندان محسوس نمیگردد، زیرا زنان خانواده با محیط بیرون کمتر تماس دارند و دلیل برای بزرگمنشی وجود ندارد. به استثنای مادرکلانها و زنان ارشد خانه، دیگران همه با وجود داشتن خدمه و غیره در امور یومیه با یک نوع تقسیم کار تحت نظر و اداره زن ارشد خانواده فعال اند. چون اغلب خانواده ها به این شکل باهم یکجا زندگی می کنند، لذا بصورت مشترک و جمعی خوراک روزمره را تهیه میدارند آنهم طوریکه یک قسمت غذا در وقت چاشت و شب به سراچه فرستاده می شود و قسمت دیگر در داخل حرم سرا به مصرف می رسد. در اغلب خانواده ها کار پخت و پز روزمره و همچنان سائر امور منزل بین زنان حرم تقسیم می گردد و هرکس مسئول کار خود می باشد. در دوخت و دوز لباس گاهی مشترک و گاهی هریک برای خود لباس میدوزد. تربیه اطفال و رسیده گی به خوردسالان با آنکه در قدم اول وظیفه مستقیم مادران است، ولی اکثراً در این کار با یکدیگر همکاری می نمایند. در تربیه اولاد و دادن هدایت و دستور برای آنها همه زنان یکسان صاحب صلاحیت اند. رسیدگی به مهمانها و برپا کردن محافل خوشی زیر نام نامزدی، عروسی، نذر و نیازها، مراسم مختلف به مناسبت تولد اطفال نوزاد و غیره همه مواردی اند که زنان محل واقوام دور هم جمع می شوند و در بین خود گاه گاهی به ساز و سرود می پردازند. البته در هر محل زنانی اند که در همچو موارد استعداد هنری و تجربه زیادت دارند. همچنان هنگام وفات یکی از اعضای خانواده، مراتب عزاداری در مجمع زنان بسیار پر نجوا تر از مردان است. بعضاً خانواده در جوار قلعه خود دارای باغ بوده و زنان حق دارند در صورتیکه آنروز باغ برای آنها به اصطلاح "فروغ" شده باشد، همه به باغ رفته به میله بپردازند.

البته زنان دیگر که از همچو توانائی اقتصادی برخوردار نیستند و جزء رعیت عادی محل محسوب می شوند، روز را در امور منزل و نیز به تولید صنایع دستی پرداخته و گاهی هم از منزل برای آوردن آب و یا آذوقه بیرون می شوند. این کتگوری زنان چندان در قید حصار خانه نیستند و میتوانند با پوشیدن یک چادر بزرگ از یک خانه یا قلعه به خانه یا قلعه دیگر بدون مشکل رفت و آمد کنند. ولی به هر حال در این طبقه نیز محیط زنان و مردان کاملاً از هم جدا استند و تماس عادی و حتی هم کلام شدن زنان و مردان برای زن و هم برای مرد به نظر خوب دیده نمی شود. مردانی را که با زنان خود بیشتر محشور باشند، در محیط مردانه آنها را به صیغه تحقیر "زنچو" می نامند و برعکس زنان با وقار، مدبر و خیررسان را بنام زن "مردانه صفت" یا "شیرزن" یاد می کنند و مردها با ایشان احترام می گذارند. در تاریخ کشور نام بعضی از این "شیرزنان" تذکر یافته که البته در جای دیگر از آنها یاد خواهیم کرد.

ناگفته نماند که شرح بالا بیشتر مربوط به مردسالاری در دهات و قراء افغانستان بوده و در هر محل نظریه ساختمان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی محل و قرب آن به شهرها از هم متفاوت است. این خصوصیات راحتی میتوان در شهرها نیز بطور ملایمتر و تا حدی با ارزشهای شهری مدغم شده هنوز هم دید، مخصوصاً بین خانواده و فامیل های که از دهات به شهرها اقامت گزین شده اند، در شهر نیز تا حدی همان شیوه ای زندگی روستائی خود را حفظ کرده اند. خلاصه جامعه مردسالار افغانستان به این شکل یک پدیده تکامل یافته طی اعصار و قرون متمادی است که کمترین تحول را به خود گرفته و به حیث یک ساختمان اجتماعی مسلط تا هنوز هم پا برجاست.

(ادامه دارد)

د پانیو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکني د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له رالپولو مخکې په خير و لولۍ